

FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD

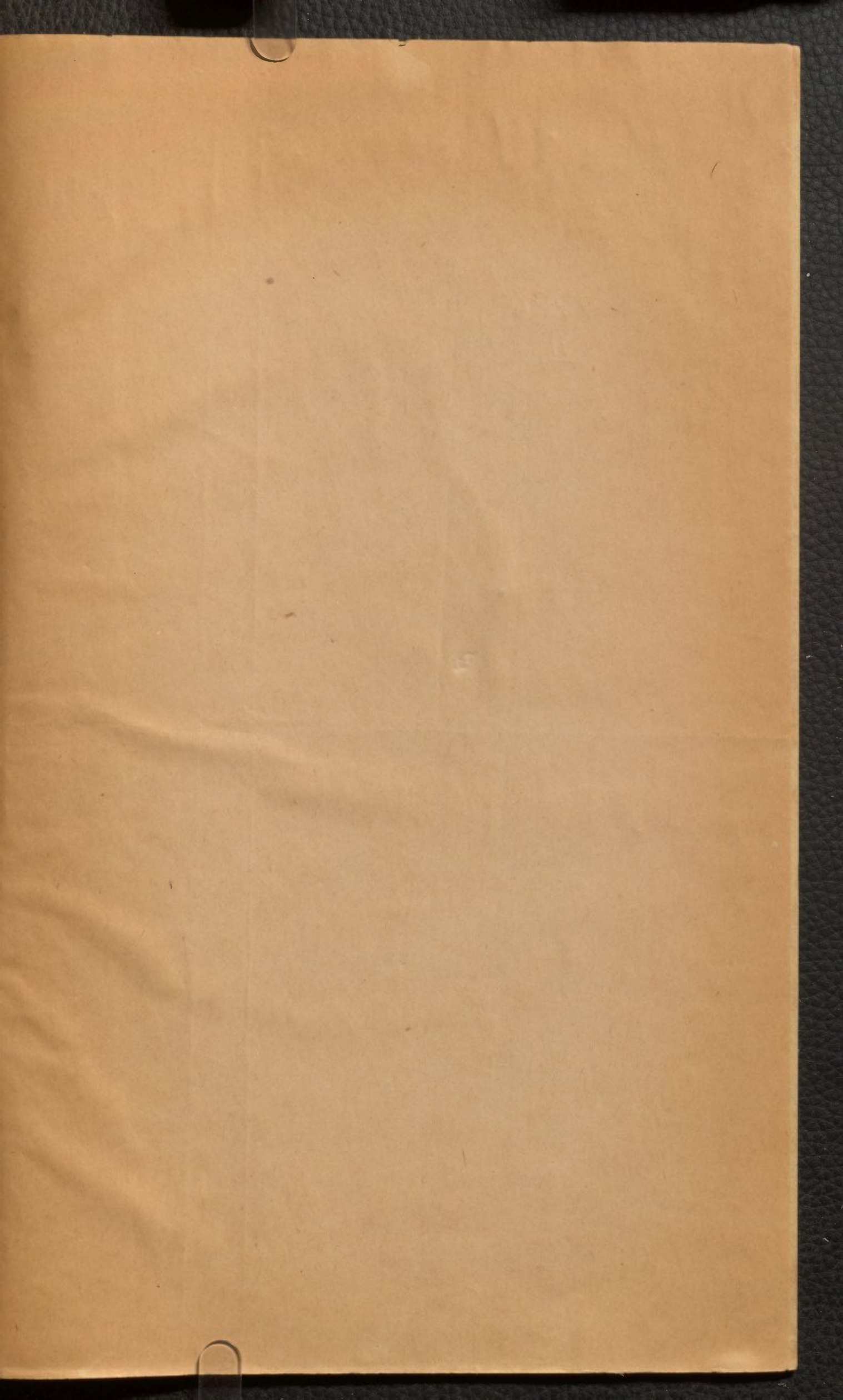
7786 11

3988553

Mp. 417

7786

II



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

انستجلی فی الدبیا والاحج

ب حکم مہر ذیل مطبع کثیر المنافع المسمی بسلطان المطابع

کتابخانه
مکتبہ

باہتمام کپتان مقبول الدولہ مرزا محمد مہدی عینخان بہادر مقبول

در کلان کوٹھی بکا خانہ حاجی علی محمد طبع

بند است که در این کتاب
 در باب اول از خواص
 در باب دوم از خواص
 در باب سوم از خواص
 در باب چهارم از خواص
 در باب پنجم از خواص
 در باب ششم از خواص
 در باب هفتم از خواص
 در باب هشتم از خواص
 در باب نهم از خواص
 در باب دهم از خواص

و ترطیب کند و اسوددترین نوع بود اما باعتبار طعم شراب شیرین شود و مقلع بلغم بود و در کینه و خشک و بگردد و سپهر امضی بود و شراب
 باشد و در وقت که در حشا را مضرب بود و شراب قایم تقویت معده و اشتها کند و کف آلت سپهر را میفکند بود و حاشا برین کینه بلغم
 مضرب بود اما باعتبار این شراب را طیب را هیچ نقویت و قنطریقه بیشتر کند و معده را تقویت کند و حاد غیر طیب را از کینه صانع باشد و غیره
 کند و مقلع بلغم باشد و در وقت که در حشا را مضرب بود اما باعتبار این شراب غلیظ که در کینه و رسیده او در وقت که در حشا را مضرب بود و در کینه
 نما آن در ذرات شود و حاد غلیظ اما بجز مری بگو معده را میفکند بود و کینه قفس و نفخ و صفرا پیدا کرد و در وقت که در حشا را مضرب بود و کینه
 مقلع بود و در وقت که در حشا را مضرب بود اما صانع بود اما صانع بود و در وقت که در حشا را مضرب بود و در وقت که در حشا را مضرب بود
 از آن تو که کند اما همین بن کند و اینجا خوب مثل نرسد و اگر سازد خوب مزاج طبیعت آن مختلف بود و در آن مختلف باشد و در وقت که در حشا را مضرب بود
 شود و اما اسکار کند اما مختلف شراب قنطریقه که در کینه و در کینه که در کینه و در کینه که در کینه و در کینه که در کینه و در کینه که در کینه
 یا بدلی اما معنی که گفتند و در وقت که در حشا را مضرب بود اما صانع بود اما صانع بود و در وقت که در حشا را مضرب بود و در وقت که در حشا را مضرب بود
 و در کینه و در وقت که در حشا را مضرب بود اما صانع بود اما صانع بود و در وقت که در حشا را مضرب بود و در وقت که در حشا را مضرب بود
 لطیف دم و در وقت که در حشا را مضرب بود اما صانع بود اما صانع بود و در وقت که در حشا را مضرب بود و در وقت که در حشا را مضرب بود
 او است که از آن مقلع میکند که اشرف مخلوق است و در وقت که در حشا را مضرب بود اما صانع بود اما صانع بود و در وقت که در حشا را مضرب بود
 نشاء بود و قنطریقه طعم و جاع و از حشا را مضرب بود اما صانع بود اما صانع بود و در وقت که در حشا را مضرب بود و در وقت که در حشا را مضرب بود
 حواس غیر از آن تو که کند مقلع است و در وقت که در حشا را مضرب بود اما صانع بود اما صانع بود و در وقت که در حشا را مضرب بود و در وقت که در حشا را مضرب بود
 دل بود و در وقت که در حشا را مضرب بود اما صانع بود اما صانع بود و در وقت که در حشا را مضرب بود و در وقت که در حشا را مضرب بود
 حامس در آن شراب بود اما صانع بود اما صانع بود و در وقت که در حشا را مضرب بود و در وقت که در حشا را مضرب بود
 تدریجی صفت میکند و قوت پیدا کرد اما صانع بود اما صانع بود و در وقت که در حشا را مضرب بود و در وقت که در حشا را مضرب بود
 و انقباض خود مخصوص بن طبیعت بنا بر این باید که درین اعضا نوعی از امراض نباشد و جمیع افعال که بهر یک طبیعت است بهر یک
 صادر شود و در هر اتمی ازین موجب مختلف این قوت بود و جاع چون کسب عندالاسان و وضع و اشکال افعال کند و در وقت که در حشا را مضرب بود
 حرارت غیر از قنطریقه و قنطریقه است و در وقت که در حشا را مضرب بود اما صانع بود اما صانع بود و در وقت که در حشا را مضرب بود و در وقت که در حشا را مضرب بود
 صفت اعضا در این شراب و در وقت که در حشا را مضرب بود اما صانع بود اما صانع بود و در وقت که در حشا را مضرب بود و در وقت که در حشا را مضرب بود
 بواسطه هوا و ترطیب کند بواسطه آب استعمال تمام افعال در این شراب است که در وقت که در حشا را مضرب بود و در وقت که در حشا را مضرب بود
 سخن در طیب و در وقت که در حشا را مضرب بود اما صانع بود اما صانع بود و در وقت که در حشا را مضرب بود و در وقت که در حشا را مضرب بود
 حرارت غیر از قنطریقه و قنطریقه است و در وقت که در حشا را مضرب بود اما صانع بود اما صانع بود و در وقت که در حشا را مضرب بود و در وقت که در حشا را مضرب بود
 شبهه جاع و انقباض اعضا منقبذ کرد و در وقت که در حشا را مضرب بود اما صانع بود اما صانع بود و در وقت که در حشا را مضرب بود و در وقت که در حشا را مضرب بود
 باشد و در وقت که در حشا را مضرب بود اما صانع بود اما صانع بود و در وقت که در حشا را مضرب بود و در وقت که در حشا را مضرب بود
 و در وقت که در حشا را مضرب بود اما صانع بود اما صانع بود و در وقت که در حشا را مضرب بود و در وقت که در حشا را مضرب بود

بند است که در این کتاب
 در باب اول از خواص
 در باب دوم از خواص
 در باب سوم از خواص
 در باب چهارم از خواص
 در باب پنجم از خواص
 در باب ششم از خواص
 در باب هفتم از خواص
 در باب هشتم از خواص
 در باب نهم از خواص
 در باب دهم از خواص

کافی العلم
 در باب اول از خواص
 در باب دوم از خواص
 در باب سوم از خواص
 در باب چهارم از خواص
 در باب پنجم از خواص
 در باب ششم از خواص
 در باب هفتم از خواص
 در باب هشتم از خواص
 در باب نهم از خواص
 در باب دهم از خواص

کودک بلوغ
مردم
شوق
انفردان
سپاس و شکر
صورت
عقل
روح
بالعرض
خواهش
احرف
سلاطین
شماره
شماره
کودک بلوغ

کشته بینی دیگر قوی و محکم گردد و باکسین که در محوری مزاج در سن شش تا نسیف برود و در سن کبکوت شود که در سن مزاج انعکاس این بود و در
سن چهار تا اول سن بعد از آن شد که در ابتدا آن سن طولیست و آن نسیف که مولود است و در سن بعد از آن سن مزاجی آن بعد از
پنجم بود و قبل از آن شد که اعضا بود بعد از آن سن مزاجی و بعد از آن سن غلیظ است از آن زمان که در سن مزاجی فتنه بود و بعد از آن
سن فنی تا در بی سال که بعد از آن سن مزاجی در سن قوت و از آن سن شش تا یک نیند و بعد از آن نسیف است تا در سن مزاجی سال حرارت و
رطوبت و در سن شش تا سه افراطون جایگزین که در سن شش تا سه با سطر اکثریت در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه
چنانچه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه
تا در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه
یوست است تا در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه
در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه
باشد و این نیز اعتبار است که در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه
صفا که در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه
تخلیل است که در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه
حافظت است که در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه
تغییر مزاج شود پس در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه
و در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه
لیکن در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه
استغناء در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه
در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه
داخل بود خواهی که در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه
و افراط در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه
یوست است که در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه
و اطلاق است که در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه
و توجه طبیعت در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه
معه به بار است که در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه
عظیم بود و در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه
یا در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه
ماده یا نصف صوره بود و بعد از آنکه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه در سن شش تا سه

کودک بلوغ
مردم
شوق
انفردان
سپاس و شکر
صورت
عقل
روح
بالعرض
خواهش
احرف
سلاطین
شماره
شماره
کودک بلوغ

کودک بلوغ
مردم
شوق
انفردان
سپاس و شکر
صورت
عقل
روح
بالعرض
خواهش
احرف
سلاطین
شماره
شماره
کودک بلوغ

و عظم است و در کتب دیگر آمده است که از غلبه دم بود علامت آن حرمت و احتیاج به نقل شکران و غیره در غلبه قوی
 بود علاج آن فصد میقال بود و تمسین طبیعت بطبیخ فواکه و شربت از شراب عصاره زنبق و از شراب کدو و زنجبیل و زنجبیل
 و در دم و غذا که میزند یا الیچه یا بنوماش و مغز بادام و اگر تب عارض شود که کتاب باید خورد و سرکه و کباب بپزند و سکنجبین و سکنجبین
 نهادن تسبیط برغن بنفشه و کدو سفید بود و ایچا صفر بود و علامت آن شسته حوارت ملین خشکی نخون ملنی درین هر دو سرعت نبض صغیر و صغیر
 قاروره بود علاج آن جلا از بنفشه زنبق و تخم کاسنی هر یک دم در تخمین نبات هر یک در دم تناول کنند یا شراب بنفشه و زنبق و بادام
 کرده بیاشامند و غذا از اراده یا بنفشه یا الیچه خوردند و در بوب فواکه بادیه و سکنجبین بقیل سازند و اسهال طبیعت کنند بطبیخ فواکه که بطبیخ
 یا قوس بنفشه یا این حب صفت آن بنفشه و در دم سمنو نیارین کرده خندانک و در وجه تر بنفشه کوفته بر وزن دو درم در آب گرم کرده گرم
 بپزند و زرد میزند و باب از نایه بنفشه در حب زنبق و زرد میزند یا نیکه سمنو نیارین کرده بود در دم شراب اجاص بخوردند و کافور صندل
 و کلاب که در کباب و خیار بپزند و یا شویب کرم و سبوس و خطمی و بنفشه بکنند و ایچا از مغز بود علامت آن نقل شکر و کدو و زنجبیل و زنجبیل
 در طبع تخمین نبض لطیف قاروره سفید و غلیظ بود علاج آن هر دو در حب از نیم هر یک نیم سر از نایه سه گرم کفند و در دم تناول کنند و غذا
 و شیر خشک که خوردند و بنفشه کنند بعد از بنفشه سبب سبب صغیر آن با بویج و شنبلیله و کلمل الملک بخورند و سردمان بشویند و ایچا از مغز بود
 علامت آن نقل سمنو نیارین کدورت لون و سکنجبین بود و بنفشه لطیف قاروره سفید و رنگ باشد علاج آن هر دو در حب از نایه کدو و زنجبیل
 هر یک چهار درم و کاوزمان آن دم و نبات و در دم تناول کنند و غذا از نایه و شیر خشک که خوردند و بعد از آن بنفشه لطیف قاروره
 یا غار لقون و اسطوخودوس کنند یا کبابه و شنبلیله بعد از بنفشه و بنفشه و سوسن سبب بپزند و ایچا از نایه غلیظ بود کدو و در آب
 محبت شده باشد علامت آن او اگر گوش و انتقال وضع و نهران بود علاج آن تخمیل و طیف کفند و از نایه باید کرد و در شیر ما و غذا بنفشه
 اجتر از باید کرد و حمام و استعمال لطلات و بخورات حاره سفید بود و اگر از نخونش بپزند یا آب آن در کفند یا در غن آن در سرانند یا در
 اما صلح که از سر مزاج سازج باشد یا حار بود یا بار ایچا خوار باشد اگر سبب حار است شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
 و حرارت ملین وقت آب بنفشه می خوردن زبان باشد علاج آن سرکه از سکنجبین شراب خوره یا شراب زنگتاب سر و عرق کل و سکنجبین
 و شیر و تخم زنده و آب خیار و کدو با سکنجبین بنفشه بود و غذا بنوماش با مغز بادام و اسفناج با لیمو خوردند و در سبب حار است
 گیرند و شکر آب باره بپزند و بنفشه بکنند و در سبب حار است با شکر تناول او و در حاره همین علاج کنند و درین نوع
 تمسین طبیعت بطبیخ فواکه و زنجبیل سبب بود و ایچا از سر مزاج باره بود علامت آن فصد سبب بود و نقل و ملاوت حواس و سبب حار است
 علاج آن تناول جلا از نیم هر یک از نایه و کاوزمان کفند بود یا شراب کاوزمان با لیمو کفند و از نایه و اسفناج کوزمان کفند
 تناول کنند و غذا از نایه کباب به نور زرد و در سبب حار است خوردند و شکر و لطلات حاره استعمال کنند و صندل شکرک معده نیز باشد و اگر از سر مزاج
 معده باشد علامت آن شکر بود و در سبب حار است نقل معده سکون موج و خفت معده علاج آن اصلاح و تقویت معده بود و اگر اسهال
 یعنی بود و در معده جمع شده باشد علامت آن غشیان حشرات ترش و کثرت بزاق بود علاج آن تقویت معده بود و یا کدو تخم شنبلیله
 خربزه و برگ کرب بچشاند و اندک غسل و رنگ در آن حل کرده بیاشامند و می کنند و بعد از آن کفند و از نایه بخوردند و بنفشه و لادن
 و مشک و اشال آن تقویت مانع کنند و غذا از نایه سمنو خوردند و اگر بنفشه ساکن نشود و حقان کنند و اگر سبب صغیر باشد علامت آن
 این نقطه

عظم است و در کتب دیگر آمده است که از غلبه دم بود علامت آن حرمت و احتیاج به نقل شکران و غیره در غلبه قوی
 بود علاج آن فصد میقال بود و تمسین طبیعت بطبیخ فواکه و شربت از شراب عصاره زنبق و از شراب کدو و زنجبیل و زنجبیل
 و در دم و غذا که میزند یا الیچه یا بنوماش و مغز بادام و اگر تب عارض شود که کتاب باید خورد و سرکه و کباب بپزند و سکنجبین و سکنجبین
 نهادن تسبیط برغن بنفشه و کدو سفید بود و ایچا صفر بود و علامت آن شسته حوارت ملین خشکی نخون ملنی درین هر دو سرعت نبض صغیر و صغیر
 قاروره بود علاج آن جلا از بنفشه زنبق و تخم کاسنی هر یک دم در تخمین نبات هر یک در دم تناول کنند یا شراب بنفشه و زنبق و بادام
 کرده بیاشامند و غذا از اراده یا بنفشه یا الیچه خوردند و در بوب فواکه بادیه و سکنجبین بقیل سازند و اسهال طبیعت کنند بطبیخ فواکه که بطبیخ
 یا قوس بنفشه یا این حب صفت آن بنفشه و در دم سمنو نیارین کرده خندانک و در وجه تر بنفشه کوفته بر وزن دو درم در آب گرم کرده گرم
 بپزند و زرد میزند و باب از نایه بنفشه در حب زنبق و زرد میزند یا نیکه سمنو نیارین کرده بود در دم شراب اجاص بخوردند و کافور صندل
 و کلاب که در کباب و خیار بپزند و یا شویب کرم و سبوس و خطمی و بنفشه بکنند و ایچا از مغز بود علامت آن نقل شکر و کدو و زنجبیل و زنجبیل
 در طبع تخمین نبض لطیف قاروره سفید و غلیظ بود علاج آن هر دو در حب از نیم هر یک نیم سر از نایه سه گرم کفند و در دم تناول کنند و غذا
 و شیر خشک که خوردند و بنفشه کنند بعد از بنفشه سبب سبب صغیر آن با بویج و شنبلیله و کلمل الملک بخورند و سردمان بشویند و ایچا از مغز بود
 علامت آن نقل سمنو نیارین کدورت لون و سکنجبین بود و بنفشه لطیف قاروره سفید و رنگ باشد علاج آن هر دو در حب از نایه کدو و زنجبیل
 هر یک چهار درم و کاوزمان آن دم و نبات و در دم تناول کنند و غذا از نایه و شیر خشک که خوردند و بعد از آن بنفشه لطیف قاروره
 یا غار لقون و اسطوخودوس کنند یا کبابه و شنبلیله بعد از بنفشه و بنفشه و سوسن سبب بپزند و ایچا از نایه غلیظ بود کدو و در آب
 محبت شده باشد علامت آن او اگر گوش و انتقال وضع و نهران بود علاج آن تخمیل و طیف کفند و از نایه باید کرد و در شیر ما و غذا بنفشه
 اجتر از باید کرد و حمام و استعمال لطلات و بخورات حاره سفید بود و اگر از نخونش بپزند یا آب آن در کفند یا در غن آن در سرانند یا در
 اما صلح که از سر مزاج سازج باشد یا حار بود یا بار ایچا خوار باشد اگر سبب حار است شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
 و حرارت ملین وقت آب بنفشه می خوردن زبان باشد علاج آن سرکه از سکنجبین شراب خوره یا شراب زنگتاب سر و عرق کل و سکنجبین
 و شیر و تخم زنده و آب خیار و کدو با سکنجبین بنفشه بود و غذا بنوماش با مغز بادام و اسفناج با لیمو خوردند و در سبب حار است
 گیرند و شکر آب باره بپزند و بنفشه بکنند و در سبب حار است با شکر تناول او و در حاره همین علاج کنند و درین نوع
 تمسین طبیعت بطبیخ فواکه و زنجبیل سبب بود و ایچا از سر مزاج باره بود علامت آن فصد سبب بود و نقل و ملاوت حواس و سبب حار است
 علاج آن تناول جلا از نیم هر یک از نایه و کاوزمان کفند بود یا شراب کاوزمان با لیمو کفند و از نایه و اسفناج کوزمان کفند
 تناول کنند و غذا از نایه کباب به نور زرد و در سبب حار است خوردند و شکر و لطلات حاره استعمال کنند و صندل شکرک معده نیز باشد و اگر از سر مزاج
 معده باشد علامت آن شکر بود و در سبب حار است نقل معده سکون موج و خفت معده علاج آن اصلاح و تقویت معده بود و اگر اسهال
 یعنی بود و در معده جمع شده باشد علامت آن غشیان حشرات ترش و کثرت بزاق بود علاج آن تقویت معده بود و یا کدو تخم شنبلیله
 خربزه و برگ کرب بچشاند و اندک غسل و رنگ در آن حل کرده بیاشامند و می کنند و بعد از آن کفند و از نایه بخوردند و بنفشه و لادن
 و مشک و اشال آن تقویت مانع کنند و غذا از نایه سمنو خوردند و اگر بنفشه ساکن نشود و حقان کنند و اگر سبب صغیر باشد علامت آن
 این نقطه

این نقطه

عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم
من شرب ماء من بئر عذرا
لم يمت حتى يشرب
من شرب ماء من بئر عذرا
لم يمت حتى يشرب

وعلی دهن و شکر و زنجبیل و سوسن مع بود در حال گرسنگی نیز باشد علاج آن آب گرم و سکنجبین کبکند و بعد از آن شراب نارنگ
لبن کبکند و غذا نارد و نمایش با کبکند خورند و اگر کسب خلط سودا بود که در معده باشد عکس آن سوزش نم معده و ترشی دهن
کثرت شتاب بود علاج آن نعیق معده بقی و سوسن طبعیت بطبخ انجمیون کنند و شراب بالنگو بسند و زجرین ماسین غلیظه فرج کبکند
بویند و اگر صدمه بسبب ریاح معده باشد علامت آن تقدم وج معده باشد و صدمه در پیش سر بود و از اطمینه فاعله زاید بود و علامت
آن تقویت معده و تحلیف نفخ بخوارشات حاره کنند و اگر صدمه از ضعف معده و شدت حس او بود علامت آن اشتداد وج بود
در باد او در خلط معده علاج آن تبرید آب غوره و ربیبس اما خورد و اگر حموضه مقیده نعیق شری خورد و اگر صدمه از تر
دماغ و ضلوع باشد علامت آن حدت صدمه بود و در عقب استفراغ یا عیاض یا هر باقیم علاج آن اغذیه مرطبه جید که میسوزد تناول کنند
مثل زرده تخم مرغ و انگوشت مرغ و جام معتدل در همین معینه بود و اگر صدمه از قوت حس دماغ بود علامت آن حدت صدمه باشد
باز که سببی شدن بخار غذا و افعال با تقویت بود علاج آن تناول اغذیه غلیظه بود مثل کله پاچه و هر سیه و صدمه از شکر کبکند
طحال و کلیه رحم و یا نیز خاوش و علاج آن علاج آن اعضا باشد میضنه صدمه مزمن باشد که مجموع سر را فرود گیرد و بسبب آن خلط
غلیظه یا بخارات بود که در زیر غشاء مجلی دماغ متحقق شود و علامت آن باشد که با سوسن باشد و کند و چشم برخوان باشد و اگر کلام و
صوت متساوی شود و کالنه چشم و پوست چشم نبرد و کند علاج آن نعیق بدن کنند بجز ابار و شیار و قویا و حصه با حاره صدمه
در دهن بخورند و بر سر انداخته علاج آن همچون علاج بلغم سودا بود و این صدمه عمر البر باشد و مقدمه نزول سقیقه و جوشنی آن
سر باشد و ماهه آن کثیر از ماده صدمه باشد و معنی که ضعیف تر باشد قبول کند علاج آن همچون علاج صدمه بود و تناول دو ا
المسک بلغمی بود و اگر صدمه از اینون تخم کاه بود کثیرا بر کاغذ طلا کنند و بر صحن نهند معینه بود و سر سیاهم و گرم باشد که در ترشی دماغ
یا حجاب او حاد شود و از اثر اطمینن نگوید و سبب آن اگر غلبه خون باشد علامت آن تب طبقه و نقل سر و زبان و حکمت
وجه و عین بود و نفس عظیم و قار و مزج و غلیظه بود و علاج آن را ابتدا ضد فیقال کنند و هر دو در جلا از غاب بغت عدویسایه
نوه عدویستان لبست عدویلو فرغشته از هر یک یک حدم به نبات و ده م تناول کنند و اگر تخمین در م آن نم کنند بهتر بود و عدویسایه
یا نیلوفر و عینا خورد و در تخمین نوقت نباید نمود و در روز تخم عینین باید که در این بطبخ صفت آن سناست درم بغشته بخورم نیلوفر یک
تخم کاسنی درم اجاص سیستان هر یک لبست عدویسایه و در آن سرخشت بر تخمین خیار شنبه سر یک ده م استعمال شکر باره کند یا شکر
گرم و بغشته و علی سوسن نیم و نقل بشرت اجاص کنند و اگر کبکند و اگر کبکند شراب شمشاد طبعیت میسوزد یا هر شری از شراب عرق کل میسوزد
بود و اگر باره صدمه بود علامت آن کثرت بزبان سهر چنان عین سرخس صفت لون زبان اضطراب غضب و موصول سرعت نفس و نبات
قار و بود علاج آن هر دو در جلا از تخم کاسنی درم اوسباده عدویسایه عدویسایه صفت عدویسایه درم تخمین یا هر سرده درم تناول
کنند و شراب بغشته و بغشته بر روزه و شراب اجاص شمشاد لقی کنند و طبعیت بطبخ فواکه یا نعیق آن کنند و این صدمه نعیق و صفت
بغشته و علی سوسن نیم کوفته هر یک عدویسایه سیستان یک است عدویسایه درم سنا بخورم صدمه کبکند و صدمه خیار شنبه در تخمین یک است
عل کنند و درم و غن بغشته بر سران نخچه استعمال کنند و اگر کبکند و اگر کبکند شراب شمشاد طبعیت میسوزد یا هر شری از شراب عرق کل میسوزد
با هم یا نیز استعمال کنند و در ترش میانه و زجرینا که گفته شد یا شکر و لوق اوبز کنند و هر دو نوع سکنجین حرارت آب خیار و کرد و شیر

من شرب ماء من بئر عذرا
لم يمت حتى يشرب
من شرب ماء من بئر عذرا
لم يمت حتى يشرب

۳۹

طریقه نوزده گویند
۱۲ طب که
شده فاده در زردیک
سرخسین جینه
لازن ابویسایه
تا از انظرین که
نوجب و جنت
باز در صفت
ان دم الاقواز
ز نظران هم آری

من شرب ماء من بئر عذرا
لم يمت حتى يشرب
من شرب ماء من بئر عذرا
لم يمت حتى يشرب

بدرست است
در غایت است
در غایت است
در غایت است
در غایت است
در غایت است
در غایت است
در غایت است
در غایت است
در غایت است

کنند و تقویه بطبع بیدارند و چون بزرگداند و بدهد و می کرده بران افشاند و زمانی بگذارد پس بچاب و نود و اگر نرسد شود
 و چون غلیظ شود و بر باد او شب و چون اباگرداند و بشکریک میکنند تا خون از آن بیرون آید و در چهار بران افشاند و در شش ماه
 در شش ماه قرون عین سبب آن ده تیز باشد و علا آن حج جهنم بران باشد علاج آن فصد و مسج کن و تقویه بچ بختنه ایا و کند
 و شراب بختنه در آنجا اول کند و غذا و بوماس باغبان و ام خورد و اگر حرام باشد کتاب بشیر و شش خورد و شش سوخته و شام بشیر
 و ساینده و در سارند حرمت عین سوزش حتم بود بسبب لغبا اخلطه تیز از ارفاع بخار بود علاج آن اگر علامت استلاب شود
 فصد کنند و طین طبیعت و بعد از تقویه این کل کنند صفت آن فضل در فضل هر یک در غفران چهارم صفت شش و دم سبب
 چهارم که قور و امی بگویند و بسبب استعمال کنند و اگر علامت استلاب باشد تو باری خورده باشند و کاسی ترک بوند و بار و عن کل
 تمام کنند و زوال آب عباد از رطوبتی بود که در رقبه غنیه ریزد و مانع البصار شود و سبب آن بیبودن مزاج و دفع بود یا ضربه بایست که
 مازین شود و یا در صفت صدمه فزونی شد شود و علا آن را بتدا بخیل مثل شیشه و موئی دو و دشعاعات مختلفه کند علاج آن هر روز در
 از رزایه و با لنگ و بیج مهک بگفتند و اول کند و غذا نخورد و آب خورد و بعد از تقویه و مع بیا ره و توقا ما کند و از اطعمه زاید
 و فواکه و شراب مخمر بزند و شش ماه را با سلطون استاده کنند و این شیان نیز مفید بود صفت آن شحم اخضر که متقل فرغون نیم
 نژاد و نیم کرم و نیم هر هر بزرگه م که نیم بسایه خشک کنند و بعد از آن با رزایه یا ساسا یا ساسا سازند و بوقت حاجت بکار آید
 و در شش ماه آب چون حکم شود منع البصار کند از البصر قوی علاج نباشد جگر آن باشد که بر روزنه بیند و سبب آن قلت روح با بر افرات
 بود علاج آن طبیب قوی است باغ کند با غنیه مرطبه و غلیظ خون با غنیه ریزه شش یا سبب و از میوه با انجیر و انگور رسا بود و در وقت
 کشند عشا آن بود که شب به بیند و سبب آن سحر غلیظ باشد که بدین غرض شود و روح با صبر غلیظ کرد و در روز بواسطه حرکت شش
 افتاد بخار لطیف کرد و البصار حاصل شود علاج آن هر روز جلای از رزایه بیج مهک و کفشد ناول کنند و غذا نخورد و با مع از
 و یک خورد و فضل و بخشش و از چنین موان کند و بعد از تقویه ببارد و توقا ما کند و عطسه بدارد و بیدار کند و بجز بدتر فضل
 و با بونه و شبت رزایه و شک بخورند و در بخار آن فرود آید و این شیان در شش ماه صفت آن ششک زعفران هر که گنگ
 شش ماه مساجحی کند و با باریه شیان سازند بوقت حاجت با بسایند و در شش ماه چندی بیاض سفید است که در خفته زینده شود و اگر
 بعد از تره و رده و آنکه بود علاج آن تقویه مع بیا ره و حب بختنه و ایاره جالبینوس کنند و زبان قران سفید الی این رحام با لنگ
 بود این در بکار بی صفت در روز سه البصر از رت بنا هر یک پرورم بزرگه کرم سخی کرده استعمال کنند و اگر بیاض غلیظ بود این شیان
 بکشد صفت آن سکنج اشق از روت هر یک پرورم زرد البصر بود و آن هر یک هست دم زرد بخار کن در آب بیک در شش ماه رزایه سبب
 شیان سازند و در وقت حاجت بچوشانند و شیان در آن آب حل کرده چشم کنند و بعد از آن بعد از زرد بواسطه انصاف بچین بگویند
 حادث شود و بواسطه عدم تحلیل سنگن شود و از این شیان علاج کنند صفت آن که در از روت صبر و دم الا خون کل اقلیمیا فصد
 و مسا بگویند و با رزایه شیان سازند و سلاق است که بچین غلیظ و سنج شود بواسطه ماده غلیظ اکاله که بران تیز و باشد که مره بخیه شود
 و بیشتر بعد از زود حادث شود علاج آن اولاً تقویه مع بیا ره و غلیظی که با باشد و ستم مفید بود و عدس الجلاب و آب تو زک بچوشانند
 شود و ضا و سازند یا سفید بیضه روغن کن با هم بزنند و بران نهند و آنچه فزونی باشد فصد و عروق شیان حرام که باید کرد و شش و چشم
 در وقت حاجت بکار آید

در غایت است
در غایت است
در غایت است
در غایت است
در غایت است
در غایت است
در غایت است
در غایت است
در غایت است
در غایت است

مغز جان ...

و بعد از نعیم طبیعت کند با این مطبوخ صفت آن است با مجرم بخورد و مغز قناب همدستان است و در زمانه تخم خیارین
بر سیاه شدن تخم کاسنی بجم نمک نیلوز سرکه و دم خیار شنبه و تخم کاسنی سرکه و دم این در زمان که در صفت آن از این فصل قناب
دارم تخم هر یک و دم طلیت یکدم بامسوس بخورم که بکوبند و بسوزند و اگر سال حبس از مزاج بریه باشد آن عرق بخر
و حرمت وجود عدم نفث بود علاج آن کما بگوید و بیدانه شیرینی از نبات بیاشامند یا شیره تخم تورک یا شراب بنفشه و نیلوز و آب بنفشه
در سینه باند و پستان بیدانه در سینه که بیدار اگر سبب دت مزاج بریه بود و علا آن قلت عطش و هشتاد و سه سال رسد و استراحت است
هر انی گرم بود و پستان ساکن شود و علاج آن جلا از زوفا و جرم بخورد و عدسیا و شراب تخم کاسنی یکدم و تخم اول کنند و غذا نخورند
مسکله بخورد و سینه مرغین سوسن حریب کند و اگر سبب است مزاج بریه بود و علا آن عرق و صبا تمیز بود و شکر او و بعد از آن
و حرکت و تسکین آن بعد از حمام علاج آن شیره تخم خیارین یا نبات و تخم نیلوز کند یا لبا بگوید و بیدانه یا نبات بنفشه و نیلوز
و اسناخ بخورد و گوشت و پیاز بخورد و سفید بود و رو بکوبد که چون حرکت کند یا باده و نفث سنگ خود و سوار کرد و در سینه آن
که در سینه یا قصبه یکسکن باشد علا آن خرخره سینه و سعال و نفث بود و علاج آن هر روز صلا آن یکدم که در زمان بر سیاه شدن
و مویز طنا اول کنند و شراب و فاد و تخمین عصفه لقی نمایند و غذا نخورد و با قناب و مغز بادام خورد و تخم بن آرد که غالب باشد و عرق سفید
و کما که از غسل و زبر که در مغز بادام و مغز تخم کاسنی و کوبند و بجم نمک و فاجوشاند و با جلا از قند و عرق زرد و سوسن
بند و اگر سبب است قلت شد علا آن خفکان و صفت قلب علا آن بود و علاج آن با سبب است که در شراب و زبان شرابا نار عذب
تناول نمایند و تقویت قلب و تسکین است قلب کند و اگر سبب است ریشماند علا است آن صفت لنگی رقت آواز باشد علاج آن
بر باشد شراب بنفشه و نیلوز و کوا زبان و زرد شیره و شیره و خورد و است ارسه و در باشد که در سینه حاد میشود و سبب است که در
آن طی طبعه و تخم نفث و وجع مزاج و حرمت عین و جوشکی و خشکی زبان و تخمین عین عظیم بود و علاج آن اول و زمانه سوسن
با کل و جلا از زوفا و بنفشه و غاب پستان و تخمین نبات تناول کنند و غذا کشفاب بنفشه و نیلوز و عرق پستان خود و سیاه و زرد
از نبات و لبا بگوید و بیدانه و مرغین بنفشه شرب کند و در تخم شمشیر صفت بنفشه و نیلوز و تخم کاسنی بر یکدم و دم
و در پستان است و تخم خلی تخم خیار شیره و تخم کاسنی سرکه و دم این در زمانه که در صفت آن از این فصل قناب
شمال حقنه کند و اگر داده سحر بود علا آن طی محرقه و سعال و غمی دهن شدت عطش بود و علاج آن بجم بخورد و سینه
و شیره بادام و سوسن که در عروق شود سبب است که در زمانه خود آید و عرق است آن عرق و استراحت است
دین بود آن سعال و زبان حرمت و جبهه نفث ده باشد و فرق میان ده خط است که در آن بنفشه و چون را نشنند آن محسوس
شود و جلا خط که بر سر است و چون را نشنند از آن می نباشد علاج آن شراب بنفشه و ششاس یا تخمین بر یکدم و دم جلا سازند
و سطر را با ساق قطع کنند و نمک بکافند و آب نمک بشویند و در کتاب بچینه بخورد و اگر از آن که استی باشد جلا آن صبر ترخاله خود و شیره
و شیره و شیره بچینه سفید بود و شیره شترتره خصوصا از پستان بخورد و گفته اند که بر شیره را دست باید بود و کما شیره بچینه بچینه سخت کم بود و سیاه
مکث کنند و اجازت آن عین بنفشه و که در و درین مالند و درین مرض کلکین تازه و زده اند که با بان بخورد و شیره تخم تورک یا کاسنی
عذب زرد و اگر آن نفث دم باشد که در وقت شیره بچینه یک بچینه طمان حخته و دم کاسنی یا شیره بر یک شش و دم کوفته و بجهت بعبا بیدانه

مغز جان ...

59

دارند و کاسنی ...

مغز جان ...

طیاری که در
کتاب طب
در باب
گشت و از
در زمان
مدار
که فعل
دست
بزرگ
سنگ
شکل
چنانکه
بکشتن
و این
۱۸

بعضی بریزد که موجب تهاشور و عداوت است که شهبان است لیکن چون غمناک شود و غم شود و چون چیزها بر او
آنست که حاصل شود بخین و در زیرین و آبگامه و کبر و زبون بر که و محلا و اگر سبب آن جنم نمند بود و عداوت است که گمان است
حریفه و اگر کند و او را خون و غشایان شود و غشایان آن کفند و در زمانه و شراب با کفند و تناول کنند با اجلا از زایه و بیخ نمک و کفند
بخورد و بعد از آن صبح صبر و قوت یافته کند و بعد از آن بخورند و چون تا قوت نمند کنند با بار و دم در امر صبر و باره که عداوت
کند شود و اگر کار بود عداوت است که گمان است لیکن چون غمناک شود و غم شود و چون غمناک شود و غم شود و چون غمناک شود و غم شود
شاید که آن صبر او و سهل است و از این جهت علاج آن اجلا از نمک کاسی و در سبب و اجمل تر بخین با کفین آب کاسی با شیره تخم خیار
نیات تناول کنند و در سبب و اجمل تر بخین با کفین آب کاسی و در سبب و اجمل تر بخین با کفین آب کاسی و در سبب و اجمل تر بخین با کفین آب کاسی
مقتضی طبیعت کنند بطبع فو که با قوت یافته کند و بعد از آن بخورند و چون تا قوت نمند کنند با بار و دم در امر صبر و باره که عداوت
این طبیعت بسیار است صفت آن گمانی نمیشد بلکه در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد
نیامک کوبند و آب کسیر کاسی یا بسان فروز یا بقدره اما حقا طما کنند که با آن سهل باشد بمقتضی قرص طما یا بسان و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد
بخورد و غذا بریم و شش بریان کرده باز رنگ میماند بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد
وقت عطش و میان زبان هیچ روی و اجمل تر بخین با کفین آب کاسی و در سبب و اجمل تر بخین با کفین آب کاسی و در سبب و اجمل تر بخین با کفین آب کاسی
و غذا خورد آب شیره خشک و کبک تپو خورد و این قرص تناول کنند بصفت آن سبب و اجمل تر بخین با کفین آب کاسی و در سبب و اجمل تر بخین با کفین آب کاسی
و قطره هر یک در دم و عصاره غاف نخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد
صفت آن پوست کرم را یا زایه زرد کاسی و تخم زایه هر یک در دم تخم کرم در دم آمیختن در دم از غمناک است صفت آن
هر یک چندم مویز طما یعنی لب در دم در سه رطل آب جوشانده با رطل نیم آید با طما قند بقوام آرند و لب در دم تناول کنند این
نیز مفید بود صفت آن استین ریوند هر یک در دم کسرخ چهارم سبب و اسارون یک نخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد
و شربتی یک مشتال بود و اسارون نام جوشانده و جگر بابان تپیل کنند و قبل آن تعیند نمایند و با بونید و با کمال الملک قند و سبب
کوفته با روغن بوس طما کنند و اگر سهل با قوط بود و تخم سبب و اسارون یک نخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد
کبک و تپو بریان کرده بسان بود شکرش کردند و بخورد و اگر مو المراج رطب و عداوت آن کثرت است و وقت عطش و شیره و بیخ و اجمل تر بخین با کفین آب کاسی
خواب عداوت و اس باین قاروه و سودا لهنم بود و علاج آن هر دو در جلا از زایه و تخم کرم و بیخ نمک و کفند تناول کنند و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد
باز ریح و کبک تپو زرد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد
سبب چندم کوبند و با زایه یا کرم برشته و شکر با در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد
در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد
یا حریره از شیره سبب و اسارون یک نخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد
ترش کند و در جگر طما کند و صفت آن کبک سبب المراج بود عداوت آن کفند شد با سبب باشد که بعد عارض شود و عداوت آن صفت کبک
وقت است و فساد لون و کفایت بدن سهل است شیره زرد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد
در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد

در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد

در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد و در وقت کل مله کاسی هر یک بخورد

چشمه نغمه زبون نغمه دافغ نغمه جمل نغمه بلسند بورد بلسند بورد بلسند بورد

کمیقال با شیره تخم تناول کنند و موضع را بر روغن بابونه و خشک در روغن مغرب بالند صفت روغن مغرب بچم که روغن کرمش
 و رازایه و زراوند مدح و مسد سلخه هر یک در دم بکوفته کنند و بار روغن کجد و رطری که در دست روز در اوقات بنهند یا این ضم
 بچوشانده پس صاف کنند و ده عدد مغرب نند و بگیزد دوران نازند و دست روز دیگر که باز پس در شیشه کنند و نکند و اگر حصار در کضم
 مایند و قطعا و فریاد جلا از تخم کرمش امینون رازایه و تخم کدو و بنام اول کنند و قطر اسالیون و فلفل سفید سیاه هر یک در دم
 ز جمل سبیل و سلخه زود چینی رجده اساون هر یک در دم چند بیدتر نقاح از حوب بلسان هر یک در دم کوبند و پس لیسند و
 یکدم تناول کنند از او بیعت مغرب و حاش خشک کرده و زجاج حوق و استخوان کدو یون که کتور از سازد شتی است و کجلی است
 که آنرا یونانیان طاعون لیدر لیس که نید و آن غلیظت که در بنال مرز دارد و چون نشسته باشد از راز زمین نیز در آرد و آن صمک و
 ابو الوصل ابو الغضل و صغیر غول نیز کونید و آنرا بچینه و خام میخورد درین من معینست و گویند اگر شیش از اجابیل بود در آن
 ازمان که کتورنگ میگردد کشت اول خون او و اخر آنرا بگرد که رخیته شود و سیاه آن کجا باز نماند بچم که در پس فرود تاب نماند
 شود و آنرا از خیار کاه باز نماند و صغیر از آن تابت یا آب کرمش با شیمان سفید بود و اگر حصار در حوض تصفیه بود و درین مایه
 شکافت و در حصات نشانه او دید و قویست همان مایه در رطل جینج باد و دید قویه باشد محمود و دم در مشانه اگر در مشانه خون
 شود و علا آن کرب و غشی و برودت اطراف بود و من نفوس تنو اثر بود علاج آن سنگین غصه زهره سلطنت تناول کنند و جگر خشک
 کرده و نیز با یخ گوس نیز مفید بود و خوب که خوب بجز و یا برنج اسف و نخود و مسد آب بچوشانده و آب آن در اطلیل
 چکاند نافع بود و احتیاس مغرب البول اگر بسبب دم حصار بود علاج آن گفته شد و اگر بسبب لرج باشد که در حصار
 بول حادث شود و علا آن تقدم تناول اطعمه غلیظه لجه و نقل موضع بود و یا بول اطلیاط خام بیرون آید علاج آن جلا
 از امینون و تخم کاسنی و تخم کرمش با شیمان تناول کنند یا رازایه و تخم کرمش امینون و ماش هند و ماخوآه هر یک بجز در کوبند
 و سه روز از آن تناول کنند و در پس قطن نشانه بر روغن بابونه و جگر کنند و گاه باشد که بسبب البول بسبب صفرا قین باشد که در حصار
 بول فرود آید علامت آن جرقه حصار بول صفرا بول باشد علاج آن کجا بگردد و دم روغن نغشته بچم بر سر سر از انبات یا
 و از درات احتراز نمایند و غذا بنویسند و ای صفراخ و روغن بادام یا خربزه انوشیروسیوس نبات و روغن نغشته خورد و اگر بسبب
 احتقان بول عمل البول حاش و خربزه شیرین تخم خربزه و مغز فندق و مستوی باشد تناول کنند و شیره تخم توک و سه تخم و در آن
 غیر قویست همان مایه سلس البول آن باشد که بول بر ادرت بیرون آید علاج آن هر مایه که میقال گواریش کند و با طریقت
 تناول کنند و اغذیه و قلا یا که در آن تناول باشد خورد و کند و مسد خوبان زیره کرمانی و شاه بلوط و حب لاس شملی بچم
 مسد بکوبند و مشا از آن بر سر غذا کنند و حب لاس مبلله کابلی و بلبله المله هر یک در دم سعد بچم بلوط در مسد که خسیا جمل
 بکوبند و پس لیسند و مشا تناول کنند اگر فرمن شود و چون ککلیخ مفید باشد و از آب سر احتراز نماید که در سیکه بول در آن
 کند فرود و خوردل حب ارشاد هر یک در دم کند بچم بکوبند و پس لیسند و مشا تناول کنند و از فواکه صفا خربزه و حصار که در حصار
 و حصار فرس سبب نماند و لسانید و و گی ناد و دانگ آب فخر بخورد و کند و بلوط هر یک در دم مسد و خون سیاوشان فرود
 خوبان و روغن کاسنی بچم بکوبند و پس لیسند و فرس سبب فرس تناول کنند و اگر شعله را بریان کنند بکوبند و در پس فرس

چشمه نغمه زبون نغمه دافغ نغمه جمل نغمه بلسند بورد بلسند بورد بلسند بورد
 ۸۱
 نام کتور
 بنظرین
 که در لایه
 نکورن
 ۱۲

سند فلفله بود
از اوردن
رم نوزاد
سند سینه
خوب بود
این دو که
باشند بی
رم همان
باشند
از اوردن
آن از فرجه
بدون نوزاد

در سردی
جگر سرد
سینه سرد
روده سرد
نایب سرد
این سرد
انقباض سرد
سوز سرد
رم جگر

و او در این بیا سینه و بصورت پاره بر آید و اگر احتیاج است بواسطه قوت بود که مجرای اشک گردد و اندک صند سفید کنند
و استخوان نایب و کچین و سنجک شاد کنند و بخیل و عاق و قوا و صیغه السیه جو و جاد و شیر و اطفاط الطیب کف در زهره اشن نهند و
زیر گردن با یک لطم و جاد و شیر و قمل شونیز و خود یا به خیر کنند کثرت طمست اگر سبب کثرت دم استلا عروق بود عکس
آن حسن استلا بدن با نیت باز کثرت سیلان طمست صنف و حقیق حضرت لون جادوت شود و بد بر او است که حسن استلا و که بود
صنف باشد علاج آن نصیب سلیم کنند با صافن تخم زریستان نهند و هر ماباد و کفقال قرص که با و کفقال کل ارسی باشد
رب پنهان کنند یا صغ غری با رنگ و تخم شاه سقم هر یک شش کفنا و کل اگر هر یک نیم شقال بزغن کل حرب کنند و فرزند
و غذا اساق با اندازد خوردند و افاقا و کند و دم الاخین کرانج و ماز و و راک کافه سوخته و مسا و کوبند و آب سوزشند و
پاره بر آید و اگر سبب قوت صحت هم شش است انشکی حضرت لون ایب و بنین لغس و صحت خروج آن باشد علاج آن کفقال
صنع عود و کفقال کل اگر با نایب شاد و کند یا قرص که با و رب با کل ارسی و صغ عود هر یک شش با شیره تخم تورک بران کرده
شاد و کند و اگر سبب لغس و انشقاق عود باشد عکس او آن باشد که خون بسیار آید و با آن اندک جوی بود علاج آن عود
کفنا و کل ارسی و صغ عود بران کرده با رب تیما و کند و کن و صبر و انزوت هر یک دم خون حیوان نشان کل ارسی کوبند و آب
سوزشند و بز آید یا زوشاخ گاو کوهی پوست بینه و کافه سوخته را و شاد و یک مجموع سوخته با کف با و افاقا و دم الاخین
و کل اگر بسایند با لسان محل بشند و ز آید و اگر سبب غلبه کوبت بود که قوت ماسکه صغیف کند علامت آن کثرت بزاق
قوت عطش و بیاض لون و کسل و تهج و خون علاج آن جگر اچم مهبک با لنگه و راز زایه و نبات شاد و کند و غذا
نخود آب کبک و پیروز زره و و از خوردن و تقیه بجا ایاره و ایاره جالینوس کنند یا سنا چخیم و با لنگه و راز زایه هر یک
در دم و شکوه دم بخورند و نچقال سجون خیار شنبه و ران حل کرده یا شامند و بعد از تقیه جابا که در رفت استعمال
کنند و سر و کفنا و نکار هر یک دم و طین مخوم و زره کرانی هر یک نیم دم کوبند و آب ساق بشند و بز آید و اگر سبب
غلبه بود که بواسطه آن قویات عروق کشاده کرده علامت آن نحافت بدن و خشکی و بدن و زبان غلظت و سواد و بود
علاج آن شراب با لنگه و شراب کاز زبان با گرم جاشا بسند یا جلا از با لنگه و نیم مهبک کاز زبان نبات شاد و کند و غذا
نخود آب با شیره خرما دم خورد و بعد از صبح اسپهال بود و بطیوخ اتمیون و سجون بخاج کنند و بعد از تقیه استعمال جابا کنند
سیلان طویبت از رحم این علت اکثر لو ابطه ضعف قوت غاویه رحم بود علامت آن سفیر لون و صنف باشد از
رطوبت نبوت آید علاج آن شراب صندل و نیمه و سبب شاد و کند و قلا یا متواله در مرغ گردانیده خورد و سجون مفرخ جوشان
گرم شاد و کند و اگر سبب فضل باشد که در جمع شود و سبب لال بودن آن کند یا کله پینه نودان بوش کند و در اوقات
تا خشک شود و معلوم کرد که کلام خط غایت گرم شاد باشد علامت آن حرمت لون ستمفرغ و حرارت و خشکی و غلظت قاره باشد علاج
آن ضد صافن یا اساق کنند و در صفا حاسبه شاد و کند و خر و جفت بلوط و ماز و سوخته کوبند و آب سوزشند و از
اگر صفا غاب بود علامت آن حضرت لون ستمفرغ و شش خشکی نوده باشد که با نمتنی نیز بود علاج آن آب لادن
باشند و زنجبین خوردن و طین طبیعت بید و نو که کند و بعد از آن با ساق استعمال کنند و اگر سواد غالب بود علامت آن

درون انقباض
سوز سرد
رم جگر
سینه سرد
روده سرد
نایب سرد
این سرد
انقباض سرد
سوز سرد
رم جگر

از صفرا و غلظت دیگر بواسطه آنکه صفرا اخلاط را قوی کند و سست نماید و علامت نادره و موهن و موهن
 و حرارت مفسد انقباض عضو بود و علاج آن فصد کنند از جهت مخالف و جلابی از غناب و باه ترکیب تخم کاسنی و
 تناول کنند و غذا بنوشان بیشتره مغز بادام خورند و اگر ت باهت جو آب با غناب خورند و موضع وجع را بکندل نگاه
 و قلع بگویند که آب نیز آب کاسنی و آب بستان افزون و تورک و پوست خشخاش باطلب با سرکه طلا کنند و تلین کنند باین
 ص سناخت ورم و ورق کل چندم رده باه ترکیب بنفشه نیل و تخم کاسنی تخم خیار حطی هر یک درم سورنجان و درم میدونه
 و سیاه بخت ورم مغز خیار شیرین بریزه ورم ترنجبین و درم اگر وجع بغایت بود مخدرات مثل تخم فلاح و تخم سیاه زنبق
 در مغز آن درق که موطا کنند و آب برن بران بزنند و اگر ماده صفرا بود علامت آن حرارت مفسد است و در وقت لوبن شدت
 و تشنگی و التهاب و حرمت منصفه قاروره بود و علاج آن بچین آب گرم یا تخم خیزه و آب تنی کنند و جلابی
 تخم کاسنی و بنفشه و قلع و رده باه ترکیب تناول کنند با آب این یا ترسندی یا نبات و ترنجبین و تلین طبیعت مطبوعه
 با قرض بنفشه باین مطبوع کنند ص سناخت ورم بنفشه شاهره تخم کاسنی هر یک چندم غناب و عدس بستان او کبلی هر یک
 عدس و درم سهند بچین هر یک درم خیار شیرین بریزه ورم و ستمال صادات باره کنند مثل آرد جو و سفید تخم مرغ و روغن گل و حطی
 عدس و بنفشه و نیل و پوست خشخاش و اگر وجع شدت و کند بگو با سرکه و آب که در خیار بستان افزون طلا کنند و استخوان
 سوخته با سورنجان عدس تخم خشخاش و درق خشخاش و تخم و ج کاه موهن و کند و باید که مابوع شستند و کند و اجتناب عظیم
 بنفشه استعمال کنند و در آن سالنونه نمایند و چون وجع ساکن شود و حرارت مفسد باقی باشد در جو با قلع و حطی بنفشه و اکلیل
 و صندل نماید سازند و اگر ماده مفسد باقی بماند و غلظت و مباح قاروره و قلع وجع بود و سخت استسکین باید
 علاج آن هر روز جلابی از زایه و ج کاه امینون و کنگبین تناول کنند و غذا نخورد آب بیشتره و سکه اند و قلع و ترنجبین و درم
 خورند و بعد از پنج نام طبع بچین سورنجان و ج کاه با ازین ج کاه و صندل و سورنجان ترید بر وزن باه هر یک درم
 نوزدان با زنده هر یک درم تخم حطی و دو انگ مک سهند و گی و نیم قلع و بی بی بکند اگر بگویند با آب که مفسد و ج سا
 صفت حب سبب ج بد زنده هر یک درم و آیاره نیمه انتقالی تخم حطی و امینون با سبب تخم
 کرفس و کبکب و قلع هر یک و انکی سبب حردل و کبکب وجع هر یک بندرم قلع ادر آب گرم حل کنند
 و ادویه بگویند و بدان بپوشند و ج سازند و این دو شربت بوز و باید که در ابتدا جبهانی قوی
 بزنند که ماده رقیق وضع شود و غلیظ باقی ماند بلکه تدریج ترقیق کنند و از فواکه و آب سرد
 جاع و امتلا ش آب احتراز کنند و زراوند و حب الغار و حبیطا نام هر یک درم و درم استق و صبر بریزه
 هر یک چندم بگویند و ضاد سازند احتراز بزرگ موهن تخم شمس قمر سیاه مغز کاه
 هر یک درم و تخم زعفران هر یک بندرم بر وزن سورن بپوشند و طول شبت بر جلابی فرود
 حاشا صغر فو و زنده موتی بچینا شند و در آن کشینند و مژ و دیوس و تریاق کبیر تناول کنند
 رده بن بر و نمناقی گرم کنند و اگر ماده سودا بود علامت آن صلا بگویند و شفت جلد وقت وجع و صلا

صفرا و غلظت
 در روز و درم
 آب زراوند
 بنفشه و کبکب
 سبب ج کاه
 ص سناخت
 درم و درم
 بنفشه و کبکب
 سبب ج کاه
 درم و درم

عسل بریزد و درم
 سبب ج کاه
 درم و درم
 ص سناخت
 درم و درم
 بنفشه و کبکب
 سبب ج کاه
 درم و درم
 بنفشه و کبکب
 سبب ج کاه
 درم و درم

باید که در وقت
 صلا بگویند
 درم و درم

نوروزین غنیمت
ماده و عامر است
در طبع برین است
باید باغی آن
در بعضی گفته اند
که در بیدار کردن
در روزی از بیدار
گفته بر بیدار کردن
باده از بیدار کردن
نیز در بیدار کردن
بیمه دانستن
و در کینه بیدار
در بیدار کردن
علاج
شش
۱۰۸

بجوشانند و صفا کنند و روغن نیت بر سر آن کنند و می جوشانند تا روغن باقیمانده استعمال کنند و بیدار و خراج و بیدار
بزرگ بود و لون آن همچون لون بدن باشد و صلب بود و با آن جنباشد و در آن مواد خفیه غریبه جمع شده باشد
خارج است که در نده جمع شده باشد از او رام و با آن حرقت و حرارت باشد علاج آن تلین طبیعت کنند و استغراق
که غالب باشد و بخار و گرم نهند تا بجم باید و بعد از آن صفا کنند و مو او در بیرون کنند و بعد از آن همه با مدله بکار آورند
و گویند اگر کسی سهل طلا کنند او را صلیون با بعد از آن صفا کنند و اسباب و قوم در شور شر تا تیز بخور او رام شود
و مو بود و بخور شره ها و در بعضی صفا بود و بخور شره ها و در بعضی تلینی و بعضی سودا و بخور شره ها و در بعضی تلین
بزرگ باشد و ماده آن داشته که با آن رطوبت فاسد میخیزد و از روده معده و کثرت تناول گوشت و شیر متولد شود
بدین او است که در روغن باشد علاج آن ضد کنند و تقویه بدن بطبیع فوکه یا بطبیع طلیه و از گوشت و شیر آخر از این علاج
آن همچون علاج او رام کنند شیرینی شور می پس باشد که مال بحرت بود و حاکم و کرب باشد و در قضا و شکر سبب آن
بخار باشد که از دم مرار یا بجم کور بر خیزد و آنچه در مو باشد سرخ تر و گرم باشد و در وقت سردی بپوشد بخار شود
و در شب است که در علاج و مو ضد سبب این باشد و تلین طبیعت فوکه یا بجم یا بطبیع طلیه و در غنیمت تلین است که کفایت
و ضد کنند و بدن را با آب گرم و سوسن سرکه و کلاب بشویند نباتات اللیل شور چند باشد که در شب حاد شود و با آن صفا
عظیم باشد علاج آن ضد کنند و بجم و نذ و اذم بسوزن تخم خنجره بشویند و اگر احتیاج باشد تلین کنند عله و جاوریه
عله بخور چند صفا و باشد و تبخیر همین شود و یکدیگر متصل گرد و مال باشد بصفت اما جاوریه بخور چند باشد شبیه بخور
اصل آن سرخ و سر آن سفید و با آن حاد و سوزشی عظیم بود علاج آن هر دو تقویه کنند از صفا و در باده ترک و حفض و
عدس افاقیا و صندل آب کاسنی باب بویه ترکی طلا کنند و اگر سرخ گرد و دستا و شود و قرض اندر خون طلا کنند صفت
آن ماز و کند زشت یا در مرکب سرد و مقدیس در روز نده دم بکوبند و بشراب سبب بپوشند و قرض سازند و خشک کنند و وقت
احتیاج کلاب لبانید و طلا کنند مرخی سفید را در سبزه در چوبه گلزار زانند و طول قنبل بکوبند و ماوم و روغن بلبل
و استعمال کنند حمزه بخور چند پس باشد که بتیاسرخ بود و با آن سور و المی عظیم بود و ماده آن صفا بود و با در قوی میخیزد
باشد علاج آن تقویه بدن کنند از صفا و مجربه جوض هند باشد طریقت ماوم استغراق شود و با علاج آن همچون علاج عله
نار فاسی شوه چند باشد که حاد شود و در فو خشک ریشه گرد و با آن حله و حرقت باشد و در اندرون آن استخوان
بود و در ابتدا ظهور آن خطها سرخ و طاقا مانند زمانه اش باشد علاج آن حفض و کافور با عاب بگو صفا کنند و ناز
و فو قلی با سرکه سفید بود و از جلاوه و گوشت اخراج کنند لفاحات المه چند باشد و اندرون آن خون با آب تنگ
باشد و از غلیان م صفا شود و علاج آن ضد کنند و تقویه بدن و دم را سنگین کنند بشراب عشا و نیلوفر و اغذیه با در قنبل
عدس سرکه و لکه و ناز خورد و لفظ استغراق در اندن تا آنچه در و باشد بیرون آید و مرهم سفید و مرهم بپوشند و اگر در خشک
شود مرهم فلفط استعمال کنند عرف مدنی بزرگ باشد که حاد شود و خشکانه گرد و از آن بخور شره ها و در آن کاه باشد که
با آن احساس حرکتی آنچه حرکت گرم کند یعنی گویند که آن خود گرمی باشد و تبخیر دراز گرد و اگر کثرت کسبید آن

در بعضی گفته اند
که در بیدار کردن
در روزی از بیدار
گفته بر بیدار کردن
باده از بیدار کردن
نیز در بیدار کردن
بیمه دانستن
و در کینه بیدار
در بیدار کردن
علاج
شش
۱۰۸

باید باغی آن
در بعضی گفته اند
که در بیدار کردن
در روزی از بیدار
گفته بر بیدار کردن
باده از بیدار کردن
نیز در بیدار کردن
بیمه دانستن
و در کینه بیدار
در بیدار کردن
علاج
شش
۱۰۸

و در هر یک از اینها بگویند و در وقت حال تناول کنند هر سه سبک ابی مقدار عدسی قابل باشد علاج آن
 در وقت که با او میخورد و خطیاد که در کتب استقالی نیز باینه گوییم شغال بخند طرف دست ابل سردیال گاو کوی است
 و از آن غشی در کتب ما خورد و علاج آن کینه و بعد از آن صدق و سق تناول کنند و هم تو را اگر کسی خون گدازه بخورد
 او را احتیاق غشیان میخاشی حاد کرد و علاج آن بختبه و سهیل مایه کرد و گویند درین نشاید و او بود که در سینه شدن خون
 معده مفید باشد تناول کنند مثل انجرام و تخم کب و حلیت بود و خاکستر جو یا بنجر و شیر انجیر و فلفل و پنجه انجمن نیز باینه بخورد
 با سرکه و شیر نیز مفید بود و عرق و رو اب از شرب عرق چهار با میان خصوصاً سب حضرت و قوم رو و زبان و سیلان
 ستن اقلی حاد شود علاج آن کند تاب گرم و زعن بعد و بعد از آن تان طین محمود تناول کنند و شراب و در عسل نیز
 مفید بود لیس فاسد شیر که تغییر شده باشد اگر کسی ز او را در او میخورد و پنجه شکم کرد و علاج آن کند و زغن نیز
 گرم کرده بر سعه بماند و اگر شیر و سعه بسته شود علامت آن غشی و عرق سرد و نامض بود و علاج آن شکر یا بنجر بود
 با سرکه کینه و قیر بایشانند یا فودنه پنجه ایرف مایه که بایشانند یا فودنه در کربدن خشک است اگر کسی
 چیزی بگریزد و نداند که آن چه بود است باید که بالا موضع گزیده را محکم بپنجد و مثل خم را بکند و بعد از آن مضمضه بسبک و در عسل
 کرده پسند یا بچسبند و اگر وجع بایشانند حیات و ارسال علی کنند و سرکه کین باز بکوبند و نو نود و کبریت و خاکستر جو یا بنجر با بل
 و سرکه بر آن موضع طلا کنند و زیت و نمک و بوره اگر در سیر سحر آویزک بر او خورمیان و بکط اشع و حلیت نیز مفید بود و زین
 کیره و بعد و شراب و بطوس تناول کنند و با عرق ظاهر شود اگر نتوان آن است که گدلم نوع بوده است سلال کنند و با اعلام که
 خاص این باشد حال کنند چنانچه گفته میشود در حیات مار با انواع است و در ترین آن آب است عکا گردن او
 است که از موضع گردن خون بیرون آید و بعد از خون سدی تموم شود و رنگ بفرگردد و روشکی درین التهاب عرق
 سرد و از ترنس و غشی و عرقه و فواق و عبر لول حادث شود و علاج او است که سر حلیت را بیشتر فراخ کنند و مجربان نهند
 و بکند و مضمضه شراب ریحا بکنند و بعد از آن بر وزن گل و کاجامه مضمض کنند و در آن سبالغ نمایند و بعد از آن او صیه آ
 مثل سیر و باز و بوره اگر گرفت جا و شیر و فرقیون بر آن موضع نهند و اگر خرد و بریان کرده همچنان گرم کشاف بپزند
 موضع نهند مفید بود و اگر آن عضو را قطع توان کرد چنانچه آگشتی باشد قطع کنند تا دیگر اعضا سالم بماند و بر باق کبر
 شود و بطوس تراویق اقا تناول کنند و سیر میانه گند ما و حریل با شراب کهنه بخورد و اینسون تخم کوش و تخم فضل بر یک
 ده دم زراوند در جع چند بید شتر یک چخدم بگویند و با بل بر شند و سه دم از آن با شراب تناول کنند و در عسل
 و گوشت را سوشور کرده خشک شده مقدار سه دم و سرطان بریان کرده نیز مفید بود باید که قطعاً خواب زود و در میان
 شیر نشسته و اگر جمع بدن متا شده باشد ریاقات استعمال کنند تا که موضع ضعیف سبب لذت متا شده باشد او بود
 اطلیه داخده بکار آید و گویند اگر یاید بحری بخانید و آب فرو برند و نقل آن بر موضع زخم نهند مفید افتد و سداب در بخورد
 و برگ شنب و محلیت با شراب در وقت معوم مفید بود و بول آدمی نیز آوده اند همچون نافع حب لغار ایریا و پنجه
 زراوند در جع هر یک چخدم سداب برو کند هر یک در دم کرسته دم بگویند و شراب بر شند و شکر یا بنجر بکوبند و گویند که

در وقت که با او میخورد و خطیاد که در کتب استقالی نیز باینه گوییم شغال بخند طرف دست ابل سردیال گاو کوی است
 و از آن غشی در کتب ما خورد و علاج آن کینه و بعد از آن صدق و سق تناول کنند و هم تو را اگر کسی خون گدازه بخورد
 او را احتیاق غشیان میخاشی حاد کرد و علاج آن بختبه و سهیل مایه کرد و گویند درین نشاید و او بود که در سینه شدن خون
 معده مفید باشد تناول کنند مثل انجرام و تخم کب و حلیت بود و خاکستر جو یا بنجر و شیر انجیر و فلفل و پنجه انجمن نیز باینه بخورد
 با سرکه و شیر نیز مفید بود و عرق و رو اب از شرب عرق چهار با میان خصوصاً سب حضرت و قوم رو و زبان و سیلان
 ستن اقلی حاد شود علاج آن کند تاب گرم و زعن بعد و بعد از آن تان طین محمود تناول کنند و شراب و در عسل نیز
 مفید بود لیس فاسد شیر که تغییر شده باشد اگر کسی ز او را در او میخورد و پنجه شکم کرد و علاج آن شکر یا بنجر بود
 با سرکه کینه و قیر بایشانند یا فودنه پنجه ایرف مایه که بایشانند یا فودنه در کربدن خشک است اگر کسی
 چیزی بگریزد و نداند که آن چه بود است باید که بالا موضع گزیده را محکم بپنجد و مثل خم را بکند و بعد از آن مضمضه بسبک و در عسل
 کرده پسند یا بچسبند و اگر وجع بایشانند حیات و ارسال علی کنند و سرکه کین باز بکوبند و نو نود و کبریت و خاکستر جو یا بنجر با بل
 و سرکه بر آن موضع طلا کنند و زیت و نمک و بوره اگر در سیر سحر آویزک بر او خورمیان و بکط اشع و حلیت نیز مفید بود و زین
 کیره و بعد و شراب و بطوس تناول کنند و با عرق ظاهر شود اگر نتوان آن است که گدلم نوع بوده است سلال کنند و با اعلام که
 خاص این باشد حال کنند چنانچه گفته میشود در حیات مار با انواع است و در ترین آن آب است عکا گردن او
 است که از موضع گردن خون بیرون آید و بعد از خون سدی تموم شود و رنگ بفرگردد و روشکی درین التهاب عرق
 سرد و از ترنس و غشی و عرقه و فواق و عبر لول حادث شود و علاج او است که سر حلیت را بیشتر فراخ کنند و مجربان نهند
 و بکند و مضمضه شراب ریحا بکنند و بعد از آن بر وزن گل و کاجامه مضمض کنند و در آن سبالغ نمایند و بعد از آن او صیه آ
 مثل سیر و باز و بوره اگر گرفت جا و شیر و فرقیون بر آن موضع نهند و اگر خرد و بریان کرده همچنان گرم کشاف بپزند
 موضع نهند مفید بود و اگر آن عضو را قطع توان کرد چنانچه آگشتی باشد قطع کنند تا دیگر اعضا سالم بماند و بر باق کبر
 شود و بطوس تراویق اقا تناول کنند و سیر میانه گند ما و حریل با شراب کهنه بخورد و اینسون تخم کوش و تخم فضل بر یک
 ده دم زراوند در جع چند بید شتر یک چخدم بگویند و با بل بر شند و سه دم از آن با شراب تناول کنند و در عسل
 و گوشت را سوشور کرده خشک شده مقدار سه دم و سرطان بریان کرده نیز مفید بود باید که قطعاً خواب زود و در میان
 شیر نشسته و اگر جمع بدن متا شده باشد ریاقات استعمال کنند تا که موضع ضعیف سبب لذت متا شده باشد او بود
 اطلیه داخده بکار آید و گویند اگر یاید بحری بخانید و آب فرو برند و نقل آن بر موضع زخم نهند مفید افتد و سداب در بخورد
 و برگ شنب و محلیت با شراب در وقت معوم مفید بود و بول آدمی نیز آوده اند همچون نافع حب لغار ایریا و پنجه
 زراوند در جع هر یک چخدم سداب برو کند هر یک در دم کرسته دم بگویند و شراب بر شند و شکر یا بنجر بکوبند و گویند که

در وقت که با او میخورد و خطیاد که در کتب استقالی نیز باینه گوییم شغال بخند طرف دست ابل سردیال گاو کوی است
 و از آن غشی در کتب ما خورد و علاج آن کینه و بعد از آن صدق و سق تناول کنند و هم تو را اگر کسی خون گدازه بخورد
 او را احتیاق غشیان میخاشی حاد کرد و علاج آن بختبه و سهیل مایه کرد و گویند درین نشاید و او بود که در سینه شدن خون
 معده مفید باشد تناول کنند مثل انجرام و تخم کب و حلیت بود و خاکستر جو یا بنجر و شیر انجیر و فلفل و پنجه انجمن نیز باینه بخورد
 با سرکه و شیر نیز مفید بود و عرق و رو اب از شرب عرق چهار با میان خصوصاً سب حضرت و قوم رو و زبان و سیلان
 ستن اقلی حاد شود علاج آن کند تاب گرم و زعن بعد و بعد از آن تان طین محمود تناول کنند و شراب و در عسل نیز
 مفید بود لیس فاسد شیر که تغییر شده باشد اگر کسی ز او را در او میخورد و پنجه شکم کرد و علاج آن شکر یا بنجر بود
 با سرکه کینه و قیر بایشانند یا فودنه پنجه ایرف مایه که بایشانند یا فودنه در کربدن خشک است اگر کسی
 چیزی بگریزد و نداند که آن چه بود است باید که بالا موضع گزیده را محکم بپنجد و مثل خم را بکند و بعد از آن مضمضه بسبک و در عسل
 کرده پسند یا بچسبند و اگر وجع بایشانند حیات و ارسال علی کنند و سرکه کین باز بکوبند و نو نود و کبریت و خاکستر جو یا بنجر با بل
 و سرکه بر آن موضع طلا کنند و زیت و نمک و بوره اگر در سیر سحر آویزک بر او خورمیان و بکط اشع و حلیت نیز مفید بود و زین
 کیره و بعد و شراب و بطوس تناول کنند و با عرق ظاهر شود اگر نتوان آن است که گدلم نوع بوده است سلال کنند و با اعلام که
 خاص این باشد حال کنند چنانچه گفته میشود در حیات مار با انواع است و در ترین آن آب است عکا گردن او
 است که از موضع گردن خون بیرون آید و بعد از خون سدی تموم شود و رنگ بفرگردد و روشکی درین التهاب عرق
 سرد و از ترنس و غشی و عرقه و فواق و عبر لول حادث شود و علاج او است که سر حلیت را بیشتر فراخ کنند و مجربان نهند
 و بکند و مضمضه شراب ریحا بکنند و بعد از آن بر وزن گل و کاجامه مضمض کنند و در آن سبالغ نمایند و بعد از آن او صیه آ
 مثل سیر و باز و بوره اگر گرفت جا و شیر و فرقیون بر آن موضع نهند و اگر خرد و بریان کرده همچنان گرم کشاف بپزند
 موضع نهند مفید بود و اگر آن عضو را قطع توان کرد چنانچه آگشتی باشد قطع کنند تا دیگر اعضا سالم بماند و بر باق کبر
 شود و بطوس تراویق اقا تناول کنند و سیر میانه گند ما و حریل با شراب کهنه بخورد و اینسون تخم کوش و تخم فضل بر یک
 ده دم زراوند در جع چند بید شتر یک چخدم بگویند و با بل بر شند و سه دم از آن با شراب تناول کنند و در عسل
 و گوشت را سوشور کرده خشک شده مقدار سه دم و سرطان بریان کرده نیز مفید بود باید که قطعاً خواب زود و در میان
 شیر نشسته و اگر جمع بدن متا شده باشد ریاقات استعمال کنند تا که موضع ضعیف سبب لذت متا شده باشد او بود
 اطلیه داخده بکار آید و گویند اگر یاید بحری بخانید و آب فرو برند و نقل آن بر موضع زخم نهند مفید افتد و سداب در بخورد
 و برگ شنب و محلیت با شراب در وقت معوم مفید بود و بول آدمی نیز آوده اند همچون نافع حب لغار ایریا و پنجه
 زراوند در جع هر یک چخدم سداب برو کند هر یک در دم کرسته دم بگویند و شراب بر شند و شکر یا بنجر بکوبند و گویند که

فایده بسیار است
کار از عسل
نفعات بسیار
در کتب معتبره
مطهره و پاک
در کتب معتبره
مطهره و پاک
در کتب معتبره
مطهره و پاک

ترتیب کنند و بعد از شام بخورند تا وقت که دفع مزه زهر کند صفت آن بخور خشک بخاورد در مرق سرد خشک می میرد
درم یک درم یک کوبیده با تخم باینور و سه درم شاول کنند تا آب آن از زرافه طول و درج هر یک در نیم اینون نیندان
هر یک در شونیز جیزم خطی نام سه درم سدای درم کوبند و لسان جبر است در شفا ماول کنند نام سوم در شرفا متوج
لو لونا سفید لیس در موم کا و زبان یک درم که با تخم کاسی کشنیز هر یک جیزم صد لوبن طباشیر هر یک شست درم فرخند کافور
کلسنج هر یک ششده درم در پنج زعفران عسبر هر یک درم سانج هشد زرنباو با کنگو شش غنچه کل اسنی هر یک درم کافور کدرم
سنگ نیم درم کوبند و شراب سبک بشند و کشفال تا اول کند مفرح تا اول لونا سفید شست درم سد چهار درم مایه زنی درم
مندل سرخ مالنگو همین سفید کل موم ریونید جینی هر یک درم درم زرنباو حجر لازور درم شقال غنچه کل با اینور درم
کشنیز تخم کل عود پوست تریخ کا و زبان همین سرخ تخم کاسی کافور ششده یک درم طباشیر مندل سفید ورق کل سرخ هر یک جیزم
زرنباو درم هر یک در نیم سنگ نیم شقال بر شیم سوخته یک درم لیس لیک کالی هر یک لست درم کلاب قد هر یک بی شراب سبک
آب نارین یک لست درم مفرح حار قوه و فضل ارجینی سنبل فرخندک برنج هر یک درم زرنباو قاقلیک با هر یک یک درم
عود شسته سانج هر یک درم زعفران مصطکی هر یک شفا عسبر ششده درم شقال مرق زرنباو درم در آج زرنباو خشک
پازره درم موم کوفته تخمه لیس لیک لیس ششده مرق زرنباو درم درم کل طباشیر همین سفید کا و زبان هر یک درم کشنیز خشک مندل
نیدم تخم لورک نغز تخم خیارین که هر یک درم درم زرنباو انچه چون کرده درم لونا سفید که با لیس لیک درم کوبند و درم
آخر حقیقان گرم را سفید کوبند و لونا سفید که با کا و زبان کل اسنی هر یک درم کشنیز خشک مندل هر یک جیزم تخم لورک موم
و که هر یک درم سد یک درم قند و درم کوبند و شراب سبک بشند آخر حقیقان سرد را نام بود کا و زبان درم هر یک ششده
زرنباو درم کوبند و لیس لیس بشند آخر صفت قلب حقیقان عشی را سفید بود مصطکی ارجینی و ارضل نام فرخندک با درم سانج
هر یک جیزم کشنیز خشک سنبل هر یک درم که با لوبو طباشیر هر یک درم نیم لنگو شست درم سنگ یک درم زعفران نیدم کوبند و لیس لیس بشند
دو ارسک حلو حقیقان امان سو او صنف قلب معطر را سفید بود زرنباو درم درم همین سانج سنبل حمله قوه فضل نیدم
کشته هر یک درم لونا سفید که با لیس لیس ششده بقراض حیدره هر یک درم نیم حنبل و ارضل هر یک نیدم سنگ اکی کوبند و لیس لیس
قند بشند و دو ارسک حقیقان سودا و سودا لیس قلب استند بود و درم حاره و صرع عبیان رطوبت معده و اسهال
نافع افند سنبل و سنگ سانج هر یک درم زعفران نغز کرم بر یک چهار درم جبر سوط استنیز و هر یک لست درم
ششده درم جید ستر درمی نیم درم در آب گرم حله و لیس خام ششده زن بشند الوشت او و صنف قلب معده و کبد و مفرح و موم
نفس مدین بود بود و موم رنگ رو یک گرو از صفت آن مرق کل سرخ ششده درم سد جیزم زعفران قوه زرنباو درم
قاعده سبل جز بو اب ساسه هر یک درم مصطکی فضل ساون رو هر یک درم کوبند و درم لیس لیس درم مرق طل آب جوشانند با
آید لیس حلو با و درم قند لونا ام آورند و او به کوفته دران زرنباو جوب بید زرنباو حلو نیاسر و قوه و حقیقان او ج کبد
و معال را سفید بود زعفران جیزم فضل سفید بزرگ هر یک لست درم اینون درم فطر اسالیون سنبل هر یک چهار درم
کرمین درم سانج سلج حلو قوه و حباب لسان فرنیون هر یک درم کوبند و درم غنچه لیسان موش گردانند و لیس لیس سجندان او و

اسهل بود در ام
از آن خشک
را بخورد و در آن
زغال که در سوراخ
او در سینه بود
نفعات بسیار
نیکو که در سوراخ
خواب او در سوراخ
او ما خنده بود
سپهر نظر بود
ارکان
ساده اش در بو
دو اسکنان است
بیمه از آن زرنباو
دو درم لونا سفید
و جیم اعصاب
عرب است در آن
از آن سینه سفیدی
از آن سینه سفیدی
عاری بسیار است
سینه را بوی در آن
سینه را بوی در آن
در آن سینه سفیدی

۱۳۴

در کتب معتبره
مطهره و پاک
در کتب معتبره
مطهره و پاک
در کتب معتبره
مطهره و پاک
در کتب معتبره
مطهره و پاک
در کتب معتبره
مطهره و پاک

